

# دولت و جامعه‌ی مدنی

آنتونیو گرامشی

مترجم: دکتر عباس میلانی



نشر اختران

## فهرست

۷	مقدمه‌ی مترجم
۱۳	۱: ملاحظات‌ی پیرامون برخی جوانب ساختمان احزاب سیاسی
۲۷	در دوره‌های بحران‌های ارگانیک
۳۵	۲: قیصرگرایی
۴۰	۳: حکایت سگ آبی
۴۴	۴: تهییج و تبلیغ
۴۶	۵: «فلسفه‌ی دوران»
۶۰	۶: مبارزه‌ی سیاسی و جنگ نظامی
۶۲	۷: گذار از جنگ مانوری به جنگ موضعی در حوزه‌ی سیاسی
۶۳	۸: سیاست و علوم نظامی
۶۶	۹: انترناسیونالیسم و سیاست ملی
۶۹	۱۰: مسئله‌ی «انسان جمعی» یا مسئله‌ی «همنوایی اجتماعی»
۷۲	۱۱: جامعه‌شناسی و علوم سیاسی
۷۵	۱۲: هژمونی (جامعه‌ی مدنی) و تفکیک قوا
۷۷	۱۳: مفهوم قانون
۸۷	۱۴: سیاست و قانون اساسی
۸۹	۱۵: پارلمان و دولت
۹۳	۱۶: انتقاد از خود و ریاکاری انتقاد از خود
۱۰۶	۱۷: دولت
۱۰۸	۱۸: تشکیل انجمن‌های ملی
۱۱۰	۱۹: قانون‌گذار کیست؟
۱۱۲	۲۰: دین، دولت، حزب
۱۱۳	۲۱: دولت و احزاب
۱۱۵	۲۲: تجربه‌ی دولت‌داری
۱۱۷	۲۳: «لیاقت‌های» طبقات حاکم
۱۲۱	۲۴: هنرهای زیبای تاریخی
۱۲۷	۲۵: «خرابکار»
	۲۶: «موج ماتریالیسم» و «بحران سلطه»

## ملاحظات پیرامون برخی جوانب ساختمان احزاب سیاسی در دوره‌های بحران‌های ارگانیک

طبقات اجتماعی در مقطع معینی از حیات تاریخی خویش از احزاب سنتی خود فاصله می‌گیرند. به بیانی دیگر، طبقه (یا بخشی از طبقه)، حزب سنتی خود را، همراه با شکل سازمانی خاص، اعضا و رهبران و نمایندگان آن، دیگر به‌عنوان سخنگوی خود به رسمیت نمی‌شناسد. با بروز این گونه بحران‌ها موقعیتی حساس و خطرناک پیش می‌آید، زیرا، صحنه برای راه‌حل‌های خشن و فعالیت نیروهای ناشناخته‌ای آماده می‌شود که معمولاً تبلور خود را در «شخصیت‌های سرنوشت‌ساز» و فرهمند (کاریسماتیک) پیدا می‌کنند.

این تضاد میان «وکیل و موکل» در حوزه‌هایی و رای حوزه‌ی احزاب (یعنی در سازمان‌های مشخص حزب، صحنه‌ی انتخابات پارلمانی و روزنامه‌ها) انعکاس می‌یابد و به تمامی ارگان‌های دولت سرایت می‌کند و لاجرم به تقویت قدرت نسبی بوروکراسی (کشوری و لشکری)، قطب‌های مالی عمده، کلیسا، و کلاً تمامی نیروهایی می‌انجامد که از کش و قوس‌های افکار عمومی نسبتاً مستقل عمل می‌کنند. اصولاً این بحران‌ها چگونه پدید می‌آیند؟ شکل پیدایش این بحران‌ها در کشورهای مختلف متفاوت است، ولی مضمون و محتوای آنها یکسان است. مضمون این

بحران‌ها چیزی جز بحران پیشوایی (هژمونی) طبقه‌ی حاکم نیست. این گونه بحران‌ها معمولاً در یکی از دو حالت زیر پیش می‌آیند:  
اول (زمانی که طبقه‌ی حاکم در کارزار سیاسی عمده‌ای (مثل جنگ)، که به مناسبت آن تأیید توده‌ها را طلبیده و یا قهراً کسب کرده، با شکست مواجه شود.

دوم) هنگامی که یکباره توده‌های عظیمی (مخصوصاً دهقانان و روشنفکران خرده‌بورژوا) از ورطه‌ی انفعال سیاسی به حوزه‌ی فعالیت سیاسی گام نهند و شعارهایی را طرح کنند که گرچه بیانی منسجم و ارگانیک نمی‌یابد، ولی روی هم رفته به معنای یک انقلاب است. این روزها از «بحران سلطه‌ی مشروع» (یا بحران اتوریته) سخن فراوان است.<sup>۱</sup> این بحران چیزی جز بحران پیشوایی، یا بحران عمومی دولت، نیست.

این گونه بحران‌ها موقعیتی را پدید می‌آورند که در کوتاه مدت خطرناک است، زیرا اقبال گوناگون مردم نمی‌توانند، به گونه‌ای یکسان و با آهنگی موزون، خود را بازسازی کنند و با جریان تحولات وفق دهند. طبقه‌ی حاکم سنتی، به اعتبار کادرهای ورزیده‌ی متعدد خود، می‌تواند سریع‌تر از توان طبقات فرودست، برنامه‌ها و شخصیت‌های خود را تعویض کند و به این سان قدرتی را که در حال از دست رفتن است، باز یابد. شاید، در این رهگذر [طبقه‌ی حاکم] حتی به قربانی‌هایی تن دهد و با توسل به نویدهایی عوام‌فریبانه، خود را در مقابل آینده‌ای ناروشن قرار دهد؛ ولی به هر حال قدرت را حفظ و حتی موقتاً تثبیت می‌کند و با تکیه به این قدرت، اپوزسیون و کادرهای رهبری آن را، که در ضمن طبعاً شمار چندانی ندارند و چندان کارآزموده هم نیستند، منهزم می‌سازد. [در چنین شرایطی] تمرکز نیروی احزاب گوناگون تحت لوای حزبی واحد،

۱. در بخش‌های بعدی همین نوشته، گرامشی کیفیت این بحران را مفصل‌تر بررسی خواهد کرد.

محدودیت‌های قانونی مناسب نباشد و صلاح در آن باشد که به اصطلاح از سرایت سیاست به صفوف ارتش جلوگیری به عمل آید، چرا که معمولاً یکدستی و هماهنگی افسران و درجه‌داران ارتش بر این اساس بنیان گرفته که ارتش ظاهراً بی‌طرف است و ورای اختلافات گروهی قرار دارد. البته این امر اصولاً از لحاظ قانونی هم صحیح نیست که ارتش‌ها نمی‌توانند در سیاست دخالت کنند، زیرا نقش ارتش دقیقاً دفاع از قانون اساسی و یا به عبارت دیگر، حمایت از شکل قانونی [دولت] و نهادهای وابسته به آن است. در واقع، بی‌طرفی ارتش تنها به معنای حمایت از جناح ارتجاعی است ولی، به هر حال، در شرایط مورد بحث، باید مسئله را به گونه‌ای عنوان کرد که ناآرامی جامعه در ارتش باز تولید نشود و به این سان، قدرت غالب ستاد فرماندهی، در نتیجه‌ی زوال دستگاه ارتش، از میان نرود. بدون شک، هیچ یک از این ملاحظات مطلق نیست. بلکه هر یک، در لحظات تاریخی گوناگون و در کشورهای مختلف، به درجاتی کاملاً متفاوت، اهمیت می‌یابد.

نخستین پرسشی که باید بررسی کرد، به شرح زیر است: آیا در کشور مورد بحث، قشر اجتماعی گسترده‌ای وجود دارد که حرفه بوروکراتیک کشوری و لشکری برای حیات اقتصادی و حضور سیاسی آن عنصری اساسی به‌شمار آید؟ (البته [منظور از حضور سیاسی] مشارکت مؤثر در قدرت است، حتی اگر این مشارکت غیر مستقیم و از طریق «باج‌گیری» تحقق یابد.) در اروپای معاصر، می‌توان از بورژوازی متوسط و کوچک روستاها، به‌عنوان چنین قشر گسترده‌ای، یاد کرد. البته به تناسب میزان رشد قدرت صنعتی از یکسو و گسترش اصلاحات ارضی از سوی دیگر، میزان گستردگی این قشر، در کشورهای مختلف، متفاوت خواهد بود. در واقع بوروکراسی (کشوری و لشکری) در انحصار این قشر اجتماعی نیست، ولی اصولاً بوروکراسی با کارکردهای اجتماعی این قشر و نیز